

جونز ایرانی

جفری چاسر Geoffrey Chaucer شاعر شیوائی که در نیمه دوم قرن چهاردهم میلادی میزیست شیخ الشعراى انگلستان شناخته میشود، و اگر بخواهیم برای خاورشناسان انگلستان چنین پیشروی پیدا کنیم حتماً سرویلیام جونز Sir William Jones استحقاق این مقام را دارد. فی الواقع اوست که شیخ المستشرقین انگلستان است. سموئل جانسن Samuel Johnson که یکی از اجله دانشمندان و نویسندگان انگلیسی است و با جونز همعهد بود در باره وی میگوید:

« او یکی از روشن ضمیرترین ابنای انسانست ». هر چند که بعد از وی خاورشناسان بزرگی پدید آمدند و در عالم تحقیق و تنبیح کواکبی پرانوار گردیدند حق استادی با اوست. سرویلیام جونز این چنین نیز موصوف گردیده است: « جونز ایرانی » (Persan Jones) و « جونز شیرین طبع » (Harmonious Jones). هوئیث Hewitt یکی از نویسندگان انگلیسی در رساله‌ای که تحت همین عنوان « جونز شیرین طبع » تحریر کرده است مینویسد که سرویلیام جونز از هر فرصتی که دست میداد استفاده میکرد تا شرق و غرب را با هم امتزاج بدهد - فردوسی را با همر Homer ، و حافظ را با پترارخ Petrarch ، و شکسپیر Shakespeare تشبیه میکرد .

ویلیام جونز در سال ۱۷۴۶ میلادی در لندن بدنیا آمد . پدرش شخصی ریاضی دان و از دوستان نیوتن Newton کاشف قوه جاذبه عمومی بود ، و تألیفاتی در توضیح آراء و نظریات علمی نیوتن داشت، و چندی نایب رئیس انجمن همایونی (The Royal Society) بود که یکی از معتبرترین مجامع علمی دنیاست . ویلیام جونز هنوز سنش سه سال نرسیده بود که پدرش از جهان درگذشت . مادرش زنی بود با درایت و در تربیت این فرزند خود که از اوان صباوت هوش و استعدادی وافر داشت سعی بلیغ نمود . ویلیام در چهار سالگی خوب کتاب میخواند و بزودی با نوشته های شکسپیر آشنا شد . مادرش باو تعلیم داده بود که «بخوان تا بدانی» هفت ساله بود که او را بمدرسه هرو Harrow فرستادند . هرو یکی از مدارس بسیار مشهور انگلستان است و عده کثیری از مردان نامی کشور در آن تربیت یافته اند. هر چند که ویلیام جونز بخواندن کتاب و اکتساب علم بسیار علاقه داشت بواسطه وضع تدریس در آن ایام بدو چندان پیشرفتی نکرد، ولی طولی نکشید که جوهر خود را بروز داد . گفته اند که در سن دوازده سالگی نامی حاصل کرده بود . از مدرسه هرو بدانشگاه آکسفورد Oxford رفت ، و در آنجا استعداد خارق العاده ای از او دیده شد . یکی از استاد های آن دانشگاه می گفته است که اگر ویلیام جونز را برهنه وبدون قوت و راهنما در بیابان رها کنند میتواند راه خود را پیدا کند و بمنزل مقصود برسد . جونز وقتی که وارد دانشگاه شد قصد تحصیل علم حقوق را داشت. اگرچه بعدها تحصیلاتش را در آن رشته تمام کرد چندی بدنبال فرا گرفتن

زبانهای خارجه رفت. در مدرسه هر و زبان عبری خوانده بود و از این ممر بود که با مشرق رزمین آشنا شد .

در آکسفورد برای تحصیل زبان عربی شخصی از اهالی حلب را بآن شهر آورد و گمان میکرد که بعضی دیگر با او همراه شده باتفاق مخارج این معلم را خواهند پرداخت ، ولی دیگرانی که آن همت را داشته باشند پیدا نشدند و خود بتهائی متکفل مصارف این معلم عربی شد و نزدش درس میخواند . فارسی را هم نزد يك نفر کرمانی مقیم لندن تحصیل میکرد. در این موقع بواسطه احاطه ای که بر زبانهای مختلف پیدا کرده بود یکی از رجال مملکت باو تکلیف کرد که در خزانه داری شغل مترجمی بگیرد اما ویلیام جونز که معلم اعیان زاده ای شده بود قبول نکرد. چندی بعد دوک گرافتون (The Duke of Grafton) همان شخصی که باو تکلیف کار در خزانه داری نمود بود تاریخ دره نادری را باو داد تا بفرانسه ترجمه کند . تفصیل قضیه از این قرار بود که نسخه ای از این کتاب ببدست کریستیان هفتم - Christian VII پادشاه دانمارک رسیده بود، و وی شوقی داشت که بر مطالب آن آگاه شود، ولی البته فارسی نمی دانست و مترجمی می جست تا آنرا بفرانسه نقل کند . جونز در ابتدا از تقبل این کار ابا ورزید ، ولی دوک گرافتون باو گفت که اگر پادشاه دانمارک مجبور شود که کتاب را برای ترجمه بجای دیگر بفرستد و هنی برای انگلستان خواهد بود. در انگلستان هیچ کس جز ویلیام جونز نبود که هم زبان فرانسه و هم زبان فارسی را بخوبی بداند . دره نادری که تألیف میزا مهدی خان استرآبادی منشی نادرشاه افشار است کتابی است دارای انشائی منلق و پر از لفاظی ، و ترجمه کردن آن امریست شاق . خود ویلیام جونز مینویسد : اگر مختار بودم ترجمه هر کتاب دیگری را ترجیح میدادم . در میان اینهمه دیوان شعر و کتب اخلاقی و علمی و ادبی و تاریخی که بزبان فارسی هست انتخاب کتاب دیگری که بتواند جلب اذهان کند کاری آسان بود . با نصف وقت و میلی که صرف این ترجمه احوال نادر شده است ممکن بود دیوان حافظ و یا کلیات سعدی را بچاپ رساند .

ترجمه دره نادری در سال ۱۷۷۰ طبع شد ، و جونز که از سن بیست سالگی مشغول نگارش درباب شعر مشرق رزمین بود رساله ای در این موضوع بآن ترجمه منضم ساخت . يك سال بعد کتابی در دستور زبان فارسی نوشت . اگر چه قبل از او در سال ۱۶۴۹ میلادی جان گریوز John Graves همین کار را کرده بود کتاب ویلیام جونز از جهات بسیار بر آن تألیف دیگر مزیت داشت و فی الواقع میتوان گفت که اولین دستور جامع زبان فارسی را بزبان انگلیسی وی نوشته است . از قرار معلوم ویلیام جونز بعضی کلمات فارسی را با تلفظ معمول هندوستان یاد گرفته بوده زیرا فی المثل «پسر» را «پسر» (بضم اول و کسر دوم) و «پلنگ» را «پلنگ» (با کسر حرف اول و سوم) تحریر کرده است .

جونز ایرانی

بعد از نشر کتاب دستور زبان فارسی (Grammar of the Persian Language) ویلیام جونز بمبارزه انکتیل دوپرن Anquetil Du Perron خاورشناس فرانسوی رفت که پس از سالها سفر و تحقیق و مطالعه کتاب « زند اوستا » را با حواشی بطبع رسانده بود.

جونز باو ایراد بسیار میگیرد و سخت بر او می‌تازد . اما جونز در این انتقادات شدید محق نبود. انکتیل دوپرن در واقع کاری بزرگ انجام داده بود . آنگاه در سال ۱۷۷۲ منتخبیاتی از ترجمه اشعار شرقی (Poems, Chiefly Translations From Asiatic Languages) را نشر داد . در این کتاب در تحسین و تکریم شعر فارسی شرح بلینی نوشته است . دو سال بعد کتاب مشهور خود را در تشریح شعر آسیا - (An Essay on the poetry of Asain Nations) بجهان ادب عرضه داشت. آنجا مینویسد: (ایران بیش از کلیه اروپا نویسنده از هر سنجی، مخصوصاً شاعر بوجود آورده است) - البته از کثرت شوق ویلیام جونز براه مبالغه رفته است. همچنین می‌نویسد: «زبان فارسی ملایم‌ترین و یکی از غنی‌ترین زبانهای دنیاست.» ویلیام جونز در سال ۱۸۷۰ مملقات سبمه را از عربی با انگلیسی آورد . سه سال بعد دولت انگلستان لقب «سر» Sir باو داد، و سر ویلیام جونز مأمور هندوستان و قاضی دادگاه عالی بنگاله شد . در آن سرزمین بدنبال آموختن زبان سانسکریت رفت ، و او اولین شخص انگلیسی است که در این زبان تبحر کامل حاصل کرد . در سال ۱۷۸۴ بمعیت جمعی از اهل علم و ادب انجمن آسیائی بنگاله را تأسیس کرد و خود وی بریاست آن انجمن که یکی از مجامع فرهنگی معتبر دنیاست انتخاب شد . در آن ایام که بشغل قضا پرداخت و انصاف و عدالت پروری او زبانزد خلق بود ، کماکان بتحقیقات ادبی و تاریخی توجه داشت ، در انجمن آسیائی بنگاله خطابات عالمانه ایراد میکرد و نتیجهٔ تتبعات خود را در دسترس خلق میگذاشت . در علم حقوق نیز تألیفاتی نمود - کتابی در اصول احکام دیانت هندو نوشت ، (Institutes of Hindu Law, or the ordinances of Manu)

و کتاب دیگری در احکام ارث در شرع اسلام (Mohammadan Law of Inheritance) گذشته از این تتبعات موسیقی هندی و احوال طبیعی هندوستان را نیز مطالعه میکرد. قصد داشت که قوانین متنوع هندوستان را یک جا تدوین کند ، اما اجل مهلتش نداد و بسن چهل و هشت سالگی دیده از جهان فرو بست . آخرین کاری که برای زبان و ادبیات فارسی کرد یکسال قبل از فوتش بود که لیلی و مجنون هاتفی را با مقدمه ای نشر داد . همسرش پنج سال بعد کلیه تألیفات او را در شش مجلد بطبع رسانید .

سر ویلیام جونز بی‌شک از نوایغ روزگار بود ، و بعد از فوتش بیاد او در آکسفورد و در کلیسای معظم سنت پال (St. Paul's Cathedral) درلندن بناهایی نهادند و رسالاتی در هلند و انگلستان بزبان لاتینی نوشتند . شعرا نیراشعاری در رئای او انشاد کردند .

این مرد بصیر فاضل با ذوق در شناساندن مشرق زمین باهل مغرب باب جدیدی گشود و ی ذهن هموطنان خود را متوجه گنجینهٔ سرشار و پراز نفایس ادبیات فارسی نمود، بخاصه شعر فارسی . نوشته‌های وی و ترجمه‌هایی که از حافظ و مولوی و فردوسی و شعرای بزرگ دیگر ایران در فکر و دأب جمعی از شعرای نامی و عالیقدر انگلیسی مانند بیرون Shelley و تینسون Tennyson و تامس‌مور Thomas Moore اثر نهاد . سبکی که در ترجمهٔ شعر فارسی بکار بست بعدها سرمشق ادورد فیتزجرالد Edward Fitzgerald مترجم شهیر رباعیات خیام واقع شد . از آن گذشته میتوان گفت که دستور زبان فارسی تألیف

« جونز ایرانی » بود که فیتز جرال را با زبان فارسی آشنا نمود تا آن که وی با رباعیات خیام سروکار پیدا کرد. شلی برویه شعرای ایران نام خود را در پایان قطعه شعری آورد است، و بعید نیست که این نتیجه نفوذ نوشته‌های سر ویلیام جونز باشد.

ترجمه جونز از آن غزل بسیار معروف حافظ بمطلع « اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل ما را » قطعه ایست بسیار شیوا و دلپسند که بسبب شعرای قرن هجدهم در انگلستان است. جونز عنوان آنرا « نغمه پارسی » (A Persian Song) قرار داده است. آن قطعه در منتخبات آثار شعرای آن قرن که با نظارت دانشگاه آکسفورد تدارک گردیده و به طبع رسیده مندرج است: The Oxford Book of Eighteenth Century Verse: خوبست که ترجمه ای تقریباً تحت‌اللفظی از آن ترجمه جونز را با اصل غزل حافظ بسنجیم. حافظ می گوید:

اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
جونز می گوید: دخترک شیرین اگر تو دیدگان ما را محظوظ سازی - و فرمان دهی که این بازوان من بر گردنت گرد آید - آن گونه گلگون و آن دست سوسن مانند - بیش از تمامت زر پرگراف بخارا - بیش از تمامت گوهرهای سمرقند - شاعر تو را دلشاد میکند -
قول حافظ:

بده ساقی می باقی که - رجب نخواهی یافت
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را
ترجمه جونز: پسر بگذار که آن مایه یاقوتی روان گردد - و دل فکورت را فرمان مسرت ده - زهاد گره برجبین فکنده هر چه بگویند - بایشان بر گو که جنت عدنشان جویباری ندارد چنان زلال که رکناباد است - و گلگشتی ندارد چنان جانفزاکه مصلی است -
حافظ می گوید:

فنان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغمارا
جونز اینطور ترجمه میکند: آن هنگام که این دخترکان شوخ زیبا - که چشمانشان خلوتخانه ما را برهم می زند - غنج و دلال بنیاد بر افکن و عزیزشان را عرضه می دارند - هرنگاهی دل نازک ما را تسخیر می کند - و از روان مجروح من توان راحت می گیرد - آنچنانکه تاتارها شکار مقدر خود را می ربایند. گفته حافظ:

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
بآب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبارا
ترجمه جونز: بیهوده است که سینه‌های ما از عشق میتابد - آیا تمامی اشکهای ما و تمامی آههای ما - میتوانند باین غنج و دلال ها جلائی نوین بخشند - آیا گونه هایی که در آنها گل‌های جاندار شکفته است - و طبیعت پر مایه ترین الوان خویش را بر آنها نثار کرده - حاجت بآن رنگ عاریت هنر دارد؟ حافظ گفته است:

من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

جونز چنین ترجمه کرده است: حسن را قدرتیست مقاومت ناپذیر - که حتی آن بانوی

عقیقه مصری هم - از بهر پسر گلنزار عبرانی آه از دل برآرد - بهر وی چه ساعتی پرفتنه بود آنگاه که جوانی چنین دلر با و چنین رعنا کناره رود نیل آمد . حافظ می گوید :

اگر دشنام فرمائی و گر نفرین دعا گویم جواب تلخ میزید لب لعل شکر خارا

ترجمه جونز از اینقرار است : چه پاسخی بود پر جفا که من شنیدم - و با آن وصف سوگند به آسمان که هنوز تو را دوست دارم - آیا چیزی که از لب تو برون آید تواند که پر جفا باشد ؟ - اما بگو که چگونه آن کلام تلخ - از لبانی جاری شد که شهد از آن روانست - که هیچ جز قطره انگبین نمی نوشد . قول حافظ :

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند

جوانان سعادت مند پند پیر دانا را

ترجمه جونز : ولی ای دخترک شیرین پند مرا بشنو - جوانان را زبید که به پند آفان - که با تجارب دیرین دانا گردیده اند گوش فرا دارند - تا آن زمان که نغمه موسیقی گوش را طرب ناک میسازد - تا آن زمان که جامهای خروشان چشمان را فرح میبخشد - سرمست باش و اخم پیران را به هیچ شمار . حافظ گفته است :

حدیث از مطرب ومی گوو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمارا

جونز این چنین ترجمه کرده است . از تقدیر سخن مگو و موضوع کلام را عوض کن - از اریاح خوش سخن گو از می سخن گو - از گلهای سخن گو که بر گرد ما شکفته اند - اینها تمام غمامیست ، اینها تمام خوابی و خیالیست - افکارت را حصر بعشق و شادی کن - و امید نداشته باش که بتوانی بحریم این تیرگی راه یابی . قول حافظ :

غزل گفتمی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ که بر نظم تو افشانند فلک عقد ثریا را

و ترجمه جونز : ای چامه ساده من که رنه هایت آسان و بی تکلف روانست - و بمانند مروارید های خاور زمین برشته ای کشیده شده - با جرأت براه خود پیش رو - دخترکان گویند که نغمه های تو شیرینست - اما اگر ایشان لطف کنند بسیار شیرین تر است - آن مهوشی که بهرش این نغمه سروده گشت .

چنانکه ملاحظه میشود شعر جونز از اصل غزل حافظ بسیار مطول تر است ، * ولی در ترجمه شرط بلاغت همین است که اصل معنی بنحوی نقل شود و بقسمی پرورده شود که کسی که ترجمه بزبان اوست نه تنها آنرا بفهمد بلکه در مقایسه با آثار بزرگ زبان خود آن را بزرگ ببیند .

جونز در مقدمه ای که برای دستور زبان فارسی خود نوشته است می گوید خواننده بزودی متأسف خواهد شد که میان زبان فارسی و زبان انگلیسی از جهت روانی و سلاست و سادگی ترکیب شباهت بسیار زیادی موجود است . همچنین مینویسد : « هنگامی که تمامی ملت های اروپا را تیره ترین سایه جهل پوشانده بود خلفاء در خطه آسیا مسلمین را ترغیب میکردند تا استعدادات خویش را پرورش دهند و صنایع جمیله بیاموزند ، و حتی آن سلطان ترك که

* هم مطول است و هم متضمن معنی شعر حافظ نیست . (مجله پنجا)

یونانیان را از قسطنطنیه بیرون راند مروج ادب و خود شاعری ظریف طبع بود.، تحسینی که در این مقدمه از زبان فارسی میکند بسیار است، و میگوید که فارسی زبانی است غنی و خوش آهنگ و ظریف، و اعصار متمادیست که در وزین ترین دربارهای آسیا اعظم سلاطین بآن تکلم میکردند، و مورخین و فلاسفه و شعرآثاری گرانها باین زبان پرداخته اند و دیده اند که میتوان هم زیباترین و هم بلند پایه ترین عواطف و احساسات را بدان بیان نمود. در ذم کسانی که بچیزی جز خواسته خود وقتی نمیگذارند میگوید که آنان چون وحشیانی هستند که نمیتوانند تصور کنند امواجی که بر ساحل جزیره ایشان می ریزد بر ساحلهای دیگر هم در و مرجان می افشاند.

چونز میگوید که چون کتابهای مفیدی برای آموختن زبان فارسی بدست نبوده است نوشته های نفیس روم و یونان مطالعه میگردد، اما از نوشته های ایرانیان که در اعصار قدیم همان براندگی یونانیان و رومیان را داشته اند غفلت میشود. چونز عمده تصحیر را بر ذمه محققین وارد میداند و میگوید که ایشان بقدری هم خود را صرف انتقادهای بیمزه و تحقیقات خنک کرده اند که حسن و لطافت کلام از خاطرها رفته و کار بجائی رسیده است که عالم ادر بدست دو طبقه از مردم میگردد: عالمان بی ذوق و صاحب ذوقان بی علم.

اما در وجود سرویلیام چونز - « چونز ایرانی » هم علم جمع بود هم ذوق. یکی از فضایی انگلیسی میگوید که در قرن هیجدهم تنها کتابی از نوشته های مشرق زمین که در اقطار غرب شهرت داشت الفلیله بود، و الفلیله کتابی نیست که مردم را برآستی با افکار و روحیات مردم مشرق آشنا نماید، در انگلستان می دانستند که در بغداد بازار خوشگذرانی گرم بوده است اما کار کار چونز بود که بمردم انگلستان نشان دهد شیراز از شعر پرغوغاست.

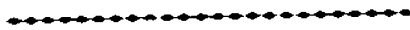
دکتر سموئل جانسن Dr. Samuel Johnson دانشمند شهیری که هم عصر چونز بود نسخه ای از کتاب دستور زبان فارسی او را برای وارن هیس تینگز Warren Hastings اولین حکمران هندوستان فرستاد، و در نامه ای که به همراه آن گسیل داشت نوشت که اگر من خود مایه تحقیق در این راه را ندارم امیدوارم که کسانی مانند شما اینگونه مطالب را که بر اروپائیان مجهولست است مکشوف و معلوم سازند. خود وارن هیس تینگز فارسی میدانست و بفارسی علاقه داشت و از برای ترویج آن بذل جهد کرده و همت گماشته بود. سموئل جانسن با او میگوید این کتاب نشان میدهد که ادب از میان ما رخت بر نیسته و از زبانی که محبوب شماسست غفلت نشده است.

چونز خود شاعری توانا بود و می گوید:

در آستان حریم اسرار ای حقیقت آسمانی زانو میزنم ،
 آنچه آن که در جوانی زانو زدم اکنون نیز زانو میزنم ،
 بگذارد که تا آن زمان که این کالبد تیره منحل شود چنین زانو زدم
 و شعاع تو آخرین سایه عمر را روشن سازد .
 آنگاه روان من که در ابر و میخ این عالم ادنی گمگشته است
 بی غل و بند و بی سوز و گداز پرواز آید .

دانشمند محترم آقای سید محمد رضوی رساله‌ای در ترجمهٔ حال سرویلیام جونز تألیف نموده‌اند که کانون معرفت در سال ۱۳۳۶ بطنبع رسانید. آن موقع نویسندهٔ مقاله چنین اظهار نظر کرد :

« کتابی که آقای سید محمد رضوی در احوال شیخ المستشرقین نوشته‌اند بیانی دارندنز و انشائی روان که هم طالب علم از آن تمتع میبرد و هم خوانندهٔ عادی. اما اگر چه اطلاعات مبسوطی بدست میدهد بیش از هشتاد صفحه نیست و ایکاش بیشتر بود. »



خلیل سامانی « موج »

چشمهٔ امید

آنچه گوشی نشنیدست خروش من وتست
 که خروش من وتومانده بگوش من وتست
 کرد این بادیه در تاب ، ز تاب تو ومن
 کوماین دشت در افغان زخروش من وتست
 دورهٔ برده فروشی سپری گشت و لیک
 خواجه باز از پی بازار فروش من وتست
 ره بسر منزل مقصود نبردیم و هنوز
 بار هر قافلهٔ رفته ، بدوش من وتست
 آشنا با سر هر خار بیابان طلب
 پای بیهوده بهر مرحله کوش من وتست
 ز آخرین راهبر این مانده بیادم که زدور
 هر سواری که رسد رهن هوش من وتست
 نگذارد که رسد راز دل ما بزبان
 مهر عهدی که بلبهای خموش من وتست
 دور سقراط که زد ساغر پر زهر گذشت
 بر سر گفتهٔ حق نوبت نوش من وتست

تشنه مانند سراییم و در این بادیه (موج)

جوشش چشمهٔ امید ز جوش من و تست